

صدقه

به دلیل آنکه معتقد به شریعت اسلام هستیم، لازم است در هر واقعه‌ای حکم شرعی را تعیین

کنیم و از آنجا که بیشتر احکام به سبب فاعله زمانی صادر شده‌اند، به سبب تغییرات، لذا ضروری

است که علم وضع شود تا با کمک دلیل احکام شرعی در هر واقعه‌ای را برای جامعین کنندگان علم

علم فقه می‌باشد و به فرایند در هر واقعه‌ای به اقامه دلیل بر حکم شرعی می‌پردازد «فقه»

گفته می‌شود هم چنین بیان اقامه دلیل بر احکام شرعی عملیات استنباط حکم شرعی می‌گویند

بنابراین فقه نیز علم به عملیات استنباط حکم شرعی می‌باشد.

«مهم»

① ادله فخریه: ادله‌ای که خواجگان شرعی را معین می‌کنند. مثل آیه اقم الصلاة و ادبر

استنباط حکم شرعی

② اصول عبادیه: ادله‌ای که وظایف عبادی حکم شرعی مجهول

(الادله فخریه) را معین می‌کنند. مثل اصل خلعت، اصل طهارت...

به درویش است

نکته ①: در هر درویش فقه با کمک دلیل، صوفیه شرعی را تعیین می‌کنند.

نکته ②: در همه عملیات استنباط حکم شرعی با وجود اختلافی که دارند، اصدار نیاز به قواعد عامه

است. اگر دارند و بجهت در صورت چنین قواعدی بر عهده حکام اصول می‌باشد.

تعریف علم اصول: «علم به عناصر و مستتر که در عملیات استنباط حکم شرعی صورت استعاره قرار می‌گیرند»



۱. برای روشن شدن مطلب فرض می کنیم که فتنه با مسائل زیر مواجه می شوند:

۱) آیا ارتعاش در آب بر فرد روزه دار حرام است؟

۲) آیا در ارتعاش جنس واجب می شود؟

۳) آیا قهقهه نماز را باطل می کند؟

۷. جواب سؤال ۱) صحت است به دلیل روایت یعقوب بن سعید زیرا از نظر عرف ظاهر این روایت

بحر صحت را اکت می کند و راوی نیز ثقة است و سماع حنبل فرقی را حجت (صورتاً باید) می راند

۱۱. جواب سؤال ۲) صحت است به دلیل روایت عیسی بن مهزیار، زیرا عرف از ظاهر آن بطالان نماز را فاسد در

صحت محسوب را می نهند و چون راوی ثقة است پس خبر او حجت است.

۱۵. جواب سؤال ۳) صحت است به دلیل روایت زراره که عرف از ظاهر آن بطالان نماز را فاسد و

راوی ثقة است و خبرش حجت است.

۱۹. بنابراین با توجه به این سه روایت نتیجه می گیریم که در عملیات استنباط (نوع قاعده داریم:

الف) قاعده خاص به منظور غنا صوری است که با اختلاف مسئله، مختلف می شوند و وظیفه

۲۳. فرقی که از این نوع قاعده هاست با سده) مثل روایات مختلف در زمینه های متفاوت.

ب) قاعده مشترک به منظور غنا صوری است که در همه ابواب فقه صورت استفاده قرار می گیرند

و وظیفه فرد اصولی که از این نوع قاعده هاست) مثل حکمت ظهور عرفی و حجت خبری



۱ صنفوع علم اصول ← عناصر مشترک در عملیات استنباط از نظر حقیقت و عدم حقیقت

۳ علم اصول منطوق فقه است:

یعنی همان طور که منطوق رویش درست فکر کردن در هر علمی رابطه میان دو علم اصول

۵ نیز رویش درست فکر کردن در هر فقه فقه رابطه میان دو علم استنباط اصول به فقه منطوق

۷ به علم رویش است.

۹ اهمیت اصول در عملیات استنباط

۱۱ صادر عملیات استنباط همان طور که نیاز به مفروضات و قواعد خاص داریم به عناصر مشترک نیز به همان

۱۳ اندازه نیاز داریم و بدون آنکه فقه با مفروضات زیادی رو به رو است که نمی دانند چگونه از آنجا حکم شرعی

۱۵ بر استنباط کند. مثل بخار > هم اصول کلی کار هم ابزار و وسائل

۱۷ رابطه متقابل اصول و فقه

۱۹ رابطه اصول و فقه، رابطه تطبیق است. و این یعنی رابطه متقابل با هم دارند یعنی

۲۱ هر چه مباحث فقهی تحقیق تر شود صیاحت علم اصول نیز دقیق تر شود و هر چه وقت در

۲۳ نظریات اصول بالا رود در کیفیت تطبیق اثر می گذارد، بنابراین از علم جدایی اصول از فقه

۲۵ این است که توسعه فقه، مسبب ظهور عناصر مشترک و تولید علم اصول شد، هم چنین به دلیل

فصلنامه نظامی و ایام در احکام نیاز به ایجاد قواعد خاص بوجود آمد. لذا علم اصول در پس

1. اهل سنت قبل از احادیث شروع شد چون عصر نفس از نظر آنها از زمان وفات

3. حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم به پایان رسید، اما در نزد احادیث عصر نفس تا زمان

5. تحفیت مغزی ادامه داشت و بعد از آن نیاز به علم اصول ظاهر شد

7. جواز عملیات استنباط

9. سؤال: آیا عملیات استنباط در حدقه از نظر شرعی جایز است یا نه؟

11. جواب: کدهای (اخبار چون) قابل به عدم جواز استنباط حکم شرعی و صرف علم اصول شده اند،

13. زیرا معتقدند که استنباط مساوی با اجتهاد و اجمال رأی است و از نظر شارع صورتی قرار گرفته

15. است.

① اجمال رأی و تفسیر رأی که جایز نفی باشند X

17. سؤال: کلمه اجتهاد در دو معنا

استعمال می شود:

② استنباط و استخراج حکم شرعی از ضوابطی که جایز بلکه لازم می باشد

19. بنابراین تا زمانی که مقصود (ما از اجتهاد صفاتی) (م باشد) کج از عناصر مستتر (علم اصول)

21. جایز است و دلایلی برای عدم جواز آن نیست.



# حکم شرعی و تعسیلات آن

تعریف حکم شرعی: تسبیح صادر شده از معصوم خداوند متعال براساس تنظیم زندگی انسان ها. ✓

تعریف استنباط: قضا از حکم شرعی: خطاب شرعی که متعلق به افعال مکلفین است. ✗

① خطاب کاسف از حکم شرعی است و نه خود حکم شرعی. ✓

دلیل استنباط بول

② حکم شرعی فقط متعلق به فعل مکلف نمی باشد بلکه ناظر به متعلق این تعریف

ب ذات مکلف و یا متعلق به شیء خاص مربوط به مکلف می شود.  
صلی زوجیت      صلی ملکیت

① حکم تکلیفی: حکمی که مستقیماً به فعل مکلف متعلق بگیرد. صل و وجوب نماز

② حکم وضعی: حکمی که مستقیماً به فعل مکلف متعلق نمی گیرد بلکه از طریق

واسطه به فعل مکلف مربوط می شود صل زوجیت که به دنبال آن وجوب نفقه

و وجوب اطاعت می آید.

احتمالاً حکم تکلیفی:

① وجوب ← حکمی است که به نحو التزام مکلف را به سمت انجام فعل معوق می دهد صل وجوب روز

② استحباب ← حکمی است که به نحو غیر التزام مکلف را به سمت انجام فعل معوق می دهد صل استحباب نماز شب  
(یعنی هرگاه بخواهد بخواند)

③ حرجت ← حکمی است کہ بہ نحو التزام مکلف را از انجام فعل باز می دارد. فعل حرجت را و زنا

④ کراہت ← حکمی است کہ بہ نحو غیر التزام مکلف را از انجام فعل باز می دارد (فعل کراہت خلف و عدہ)  
(یعنی همراه با اجازہ انجام)

⑤ اجازہ ← حکمی کہ مکلف در انجام یا عدم انجام آن آزاد است. فعل نویسدن آب

## دو نوع محجب

فقہ در استنباط حکم شرعی :

① یا دلیلی بر حکم شرعی نیست می آورد، کہ در این صورت حکم شرعی ثابت می شود و بر این

ادله، اراده محرزہ گفتہ می شود.

② یا دلیلی بر حکم شرعی نیست نمی آورد و حکم شرعی مجهول می ماند کہ در این صورت وظیفہ

عملی مکلف در مقابل آن حکم مجهول را صحت می کند و بر این نوع از ادله، اصول عملیہ گفتہ می شود.

نکته مهم : دلیل محرز نظریہ تشخیص حکم شرعی واقعی دارد، در حالیکہ اصل عملی فقط وظیفہ

عملی مکلفین را در برابر حکم مجهول مشخص می کند. تفاوت دلیل محرز با اصل

نکته دوم : بآهر دو دلیل (اراده محرزہ و اصل عملی) استنباط محقق می شود، پس ما دو نوع استنباط

داریم. ۱. استنباط حکم شرعی با دلیل محرز و استنباط با اصول عملیہ



۱. عنصر مسکوک بین دو استنباط  
عنصر مسکوک کہ در استنباط حکم شرعی با دلیل ضرری یا اصولی عملیہ بہ آن نیاز نہیں ہے۔ حقیقت قطع

۳. است، زیرا فقہیہ بر این تیسرے موقع شرعی، نہایت چیزی کہ بر این او حاصل فرسود قطع بہ آن  
۵. موقع شرعی است۔ لہذا باید در مرحلہ نخست حقیقت قطع بابت سودہ باشد تا بدین تقدیر  
۷. عنصر شرعی برسد۔

۹. ① صغیریت (یعنی خدر نماز جوان) «خلی نہم»  
منظور از حقیقت قطع دو امر است:  
۱۱. ② صغیریت (یعنی تکلیف آور جوان)

۱۳. توضیح صغیریت: اگر خلاف نسبت بہ امری قطع پیدا کند و طبق قطع خود عمل کند، اما این قطع

۱۵. او مخالف با واقع باشد در این حالت خلاف صغیر است۔ و صولی حق عقاب اورا ندارد۔ صلاً خلاف

۱۷. قطع پیدا نہیں کند۔ چاہے درون کیوان شراب است۔ و اگر را بنوشد، اما در واقع شراب باشد در این صورت

۱۹. صولی حق عقاب نہیں را ندارد۔

۲۱. توضیح صغیریت: اگر خلاف نسبت بہ امری قطع پیدا کند و قطع او مطابق با واقع باشد، اما او برخلاف

۲۳. قطع خود عمل کند، در این حالت قطع او صغیر (تکلیف آور) است۔ و صولی حق عقاب اورا ندارد۔

۲۵. صلاً قطع پیدا کند۔ چاہے درون کیوان شراب است۔ و یا این وجود آن را بنوشد در این صورت صولی حق عقاب اورا  
بہ خاطر سُرُوب ضرر مجازات کند۔



سؤال: چرا قطع حبیت است؟

جواب: مستند حبیت قطع، محال است زیرا عقل حکم می کند که

اگر بنده به صورت چیزی قطع پیدا کرد و در واقع هم حرام بود، در این حالت حق صولی بر بنده است که

آن را اطاعت کند لذا اگر مخالفت کرد مستحق عقاب می شود. (از جهت صغیریت)

و اگر بنده به اباحه چیزی قطع پیدا کرد و آن را در تکلیف شد احاد واقع حرام بود، در این حالت حق اطاعتی

برای صولی وجود ندارد و بنده صغیر است. (از جانب صغیریت)

نکته مهم: عقل همان گونه که حبیت قطع را درک می کند، این را نیز درک می کند که «سلب حبیت

از قطع امکان ندارد حتی از طرف صولی» بنابراین سلب صغیریت و صغیریت از قطع در نظر

عقل امری محال و غیر ممکن است. «چنانچه هم»

استدلال: لازمه این امر، آن است که اگر بنده ای صلاً از روی استیجاب به جواز شرب خمر قطع پیدا

کرد، صولی حق آگاه کردن او نسبت به خطایس را ندارد؟!! در حالیکه چنین امری قطعاً باطل است.

پاسخ به استدلال: آنچه حاکم گویم این است که تا وقتی قطع ثابت و امر بر جاست امکان نسی از عقل

آنجا وجود ندارد، اما اندک صولی بواسطه ارشاد و راهنمایی کلف نسبت به خطا بودن قطعش و از اساس

قطع کلف را رها می کند، هیچ مانعی ندارد.

یعنی سلب حبیت از قطع امکان ندارد اما سلب خود قطع استیجاب از اساس، ممکن است.



((جمع))

ادله محرزہ

① ادله محرزہ قطعی ← ادله ای هستند که موجب قطع به حکم شرعی می شوند و از باب حجب قطع

حجب هستند. مثل خبر متواتر

② ادله محرزہ ظنی ← ادله ای هستند که موجب ظن به حکم شرعی می شوند و چون ظن اساساً حجب

نیست پس این ادله حجب نفی باشند مگر در صورتی که شارع حکم به حجب آنها را بدهد. مثل خبر ثقه

نکته: اگر در ظنی از ظنون شک شود که آیا شارع آن را حجب قرار داده یا نه، در این صورت ضابط

است که حکم به عدم حجب آن به هم به دلیل قاعده ای که می گوید: «اصل در ظن، عدم حجب است»

مگر آنکه حجب آن با دلیل قطعی ثابت شود، در نتیجه حجب > یا دلیل ظنی که با دلیل قطعی ثابت شده

① دلیل شرعی ← منظور هر دلیلی است که از شارع خدا در رسیده و بر حکم شرعی دلالت کند. مثل قرآن و سنت (قول، فعل و تقریر معصوم)

دلیل حجب (قطعی یا ظنی)

② دلیل عقلی ← منظور هر قفسه عقلی است که بتوان از آن حکم شرعی را استنباط نمود. مثل حکم عقل به ملازمه بین

وجوب یک یعنی دو وجوب متعده آن.

① دلیل شرعی لفظی ← یعنی کلام شارع (چه کلام قرآن باشد و چه کلام سنت) (آیات) (روایات)

تساوی دلیل شرعی

الف) فعل معصوم علیه السلام (مثل نحوه بگزارن حج یا نماز)

ب) تقریر معصوم علیه السلام (مثل استسکوت و جواب بل یا نه)

② دلیل شرعی غیر لفظی

«خیلی مهم»

lec:

اسیرِ قرآن

لفظی

عقل و معنی علیہ السلام

شعری

عقلی

① مطلق

عقل و معنی علیہ السلام

تقریر معنی علیہ السلام

شعری

عقلی

② ظنی

...

خلاصہ تفصیلات - اردو محرزہ

واحد لعل شرعی (لفظی) بخیر لفظی (برای حقیر) نیاز به اثبات معاصر دارد:

الف یغین (کالت ب) یغین حبیب کن (کالت ج) انبار عدد

الفصل الثالث والعشرون

در هر زبان از الفاظ وجود دارد که با معانی خاصی ارتباط و پیوند محکمی دارد به گونه ای که با تصور فقط به

۱۳ دنبال اک صفا هم تصور من استوار این اقتران بین لفظ و صفا را در الیبت می گویند و به لفظ را

وہ صفا ہے ہر ایک کفہ میں سونہ

سوال: چگونه لفظ سبب تصور مقامی شود؟ (بجای سبب را بکار ببر)

۱۹) یا نسخ: در این جا دو نظریه وجود دارد:

۱) نظریه اول: دلالت لفظ بر معنا ذاتی است، به این معنا که مثلاً ذات لفظ آب بر جامع خاصی دلالت دارد.

اشکال: لازمه ذاتی بودن دلالت این است که این دلالت برای همه اشیا یا هر زبانی و

بہارِ نبیؐ کی کفّہٴ محققؒ دروالمعلیٰ ابنِ اصرہ باطل است۔



۲) نظریه دوم (مسک اعتبار): ضماً دلالت لفظ بر صفا و رفع است به این معنا که فرد واحدی و

یا مجموعه‌ای از افراد برخی از الفاظ را به بعضی از صفاتی اختصاص داده اند و لذا لفظ دلالت بر صفا می‌کند.

۵) استلال:

این نظریه اگرچه از جهت انکار دلالت زاتی صحیح است اما استلال دیگری بر آن وارد است و آن

این است که سببیت کسب لفظ و صفا وجود دارد یک سببیت حقیقی است، در حالی که عملیات

وضع یک عمل اعتباری (قرار داری) می‌باشد و یک اعتباری نمی‌تواند یک امر حقیقی را ایجاد کند.

۱۳) یعنی صرف وضع نه تنهایی برای ایجاد رابطه بین لفظ و معنا کفایت نمی‌کند.

نظریه صحیح: ضماً این دلالت بین لفظ و صفا، قانون عامی است به نام قرن اگید که خداوند

آن را به صورت فطری در ذهن بشر قرار داده است، به این صورت که هرگاه کسی به صورت

صکر همراه شوند، ذهن بین آن دو ارتباط برقرار می‌کند به گونه‌ای که با تصور یکی، ذهن سرعاً دیگری

را تصور می‌کند. مثلاً وقتی دو دوست را به دفات صکر با هم می‌بینیم، بعد از آن با دیدن یکی از آنها

و یا با شنیدن اسم آن، ذهن دیگری را هم تصور می‌کند. هم چنین می‌توان از این فراتر رفت و گفت که

ایجاد این ارتباط بین لفظ و صفا گاهی نیاز به همراهی صکر ندارد بلکه اگر در شرایط خاصی ولو یک بار

شخص حاصل شود، این اقتران ایجاد می‌گردد. مثلاً فردی به سفر می‌رود و آن جا **STAGH**

به بیمار در حال اریه صعود بعد از آن هرگاه تا یک شهر را بپسوند، ذهنش بیمار در حال اریه صعود می کند.

نکته: اقتران تصور لفظ با صفا هم می تواند به صورت صدر و ناخودگاه <sup>(۱)</sup> باشد مثل کلمه آه در هنگام

احساس درد و هم می تواند در یک شرایط خاص واگانه <sup>(۲)</sup> باشد مثل اینکه فردی اسم فرزندش را علمی

بگذارد که به این عمل و فعل می گویند.

نتیجه: وضع همان قرن الیدی یعنی لفظ و صفاست به گونه ای که موجب می شود با تصور

ذهن به دیگر صفت شود.

و از مهم ترین نتایج وضع (قرن الیدی) تبار است. تبار در معنی سبقت گرفتن صفا به ذهن هنگام

شنیدن لفظ.

نکته مهم: تبار در نشان وضع است. یعنی نشان می دهد که این لفظ برای این صفا وضع شده و

از این جهت تبار را از علایم وضع و صفا حقیقی به شمار آورده اند.



1 استعمال چیست؟

3 استعمال مرحله ای است که بعد از وضع می آید، زیرا هنگامی که لفظ برای صفای دفع شود، به کارگرفته

5 لفظ به قصد اخطار صفای آن در ذهن شنونده را استعمال می گویند. بنابراین لفظ استعمال مستعمل

7 صفا استعمال فيه و به اراده شخص که لفظ را برای اخطار صفا در ذهن شنونده استعمال کرده

9 اراده استعمالیه می گویند.

11 در هر استعمالی لفظ و صفا هر دو لحاظ می شوند، اما لحاظ لفظی آن و لحاظ صفا استعمالی

13 می باشد. مقصود از آن استعمالی این است که آنچه حقیقتاً برای شخص مستعمل هم و

15 مورد توجه است مثلاً است و از لفظ غفلت می شود، مثل شخصی که تصویر خود را در آینه می بیند

17 جنس فردی، آنچه حقیقتاً آن توجه دارد تصویرش در آینه است. لحاظ استعمالی (و آنچه از آن

19 غافل است خود آینه می باشد. لحاظ آن)

21 سؤال: لحاظ لفظیه صورت آنی محال است، زیرا مستلزم این است که فرد مستعمل در عین آنکه

23 لفظ را لحاظ کرده و به کار گرفته، در همان وقت هم از آن غافل باشد و این یعنی تناقض.

25 پاسخ به سؤال: منظور از آنی لحاظ کردن لفظ، این است که لفظ فانی در خود در صفاست و این با

تخلف از لفظ قابل جمع است یعنی لفظ به گونه‌ای در صفا محو شده که صورت تخلف قرار گرفته است.

و صاحب لغات (صرحم آخوندی) مطلبی را بر این جواب مترتب کرده اند به این که اگر منظور از آن

بوال لفظ فانی شدن در صفا باشد، استعمال لفظ در دو صفا و در یک زمان واحد محال خواهد بود

زیرا لازمه آن فانی شدن لفظ در دو صفا به صورت همزمان است و دو بار فانی شدن یک شیء

واحد در زمان واحد صغول نیست.

X

این قلت (اگر بگوییم) می‌توانیم دو صفا را در یک صفا مرکب کنیم و لفظ در آن معنای مرکب واحد

فانی شود.

در جواب می‌گویم ← هر چند این امر ممکن است اما برخلاف فرض ماست زیرا این استعمال

لفظ در صفا واحد است و نه در دو صفا.

X

(معنای اولیه)

حقیقت و مجاز

① حقیقت: استعمال لفظ در معنای موضوع که (یعنی معنایی که اولین بار برای آن وضع شده)

استعمال

② مجاز: استعمال لفظ در غیر معنای موضوع که، البته به شرط آنکه معنای دوم

سبب هستی با معنای اولیه داشته باشد اصل استعمال بجز در صورتی که علم زبانی دارد

نکته: اگر لفظ بدون قریبه استعمال شود، ذهن به معنای اولیه و حقیقی منتقل می‌شود، زیرا رابطه لفظ



با معنای حقیقی، رابطه ای است با معنای مجازی و رابطه ای با معنای مجازی است

این از رابطه لفظ با معنای اولیه اش ناشی می شود (بنابرین معنای مجازی نیاز به قرینه دارد)

(قرینه عارضه)

نکته: ظاهر و نوع قرینه داریم  
 ۱) قرینه عارضه که در معنای مجازی کاربرد دارد ✓  
 ۲) قرینه حقیقه که در استعاره امارت لفظی کاربرد دارد

نکته دوم: یکی از راه های تشخیص معنای حقیقی از معنای مجازی، تبار است و تبار در معنی اولین

معنایی که از ذات لفظیه ذهن می رسد همان معنای حقیقی لفظ است.

تبدیل معنای مجازی به حقیقی

دانستیم که ابراهیم معنای مجازی نیاز به قرینه دارد و این رجایی است که استعمال با قرینه به شکل صلیب

نباشد، زیرا اگر استعمال با قرینه به صورت صلیب باشد، رابطه جدیدی بین لفظ و معنای مجازی حاصل می شود

به طوری که معنای مجازی تبدیل به معنای حقیقی می شود و دیگر نیازی به قرینه نخواهد بود (صلی لفظ ملاقه)

در اصطلاح به وضع حاصل از کثرت استعمال ← وضع تعین می گویند.

و به وضعی که توسط واقع از ابتدا حاصل شده ← وضع تعین می گویند.

نکته: طبق معنای قرن اکید به راحتی می توان وضع تعین را تصور کرد زیرا کثرت استعمال می تواند باعث

ایجاد قرن اکید بین لفظ و معنای مجازی شود، برخلاف عطف اعتبار که نمی توان در اساس آن وضع خاصی از

کثرت استعمال را توقع کرد و اگر کثرت استعمال به واسطه اعتبار ایجاد کند وضع فقط در نتیجه

اعتباری است که واقع جعل می کند

صفای اسمی و صفای حرفی

درخواستاره شد که بر سه قسم است  
 ① اسم  
 ② فعل  
 ③ حرف

اسماء بر صفای دالالت می کنند که آن صفای را از خود اسم می فهمیم، چه اسم را به تنهایی بشنوم و چه در ضمن

کلام (یعنی صفای مستقل دارند)

اصا حروف تنها زمانی صفای دارند که در ضمن کلام استعمال شوند و صفای که از حروف می فهمیم ربط بین

صفای اسمی است (یعنی خود صفای مستقل ندارند و فقط بر ربط و نسبت دالالت می کنند)

دلیل اینکه حروف همیشه صفای ربطی دارند این است که:

① اگر حروف به تنهایی آورده شوند چیزی از جمله نباشند، صفای ندارند و این نشان می دهد که صفای حروف ربط و نسبت است.

② وقتی جمله ای مانند «البار فی الموقد» را می شنوم صفای مترابطی در ذهن ما شکل می گیرد و معلوم

می شود که ربط خاصی بین نار و موقد می باشد که دال بر این ربط نمی تواند اسم باشد زیرا اگر اسم ها

صفای ربطی داشتند بایستی فقط در ضمن کلام صفای آنها را می فهمیدیم در حالی که چنین نیست لذا

آنچه بر ربط دالالت می کند، حرف «فی» است.

نکته: در اصطلاح اصولی هر صفای ربطی و نسبیه حرف نامیده می شود و هر صفای مستقل اسم نامیده می شود



۱ اما فعل دارایی ۱۰ ماده است که همان برسدن است که فعل آن است مستقر شده (صفات اسمی دارد)

۲ هیئت است که مقصور صیغه ووزنی است که ماده در آن رکنه شده (صفات حرفی دارد)

۳ بنابراین در جمله در ناراضی الموقد تستعمل، ماده لکن تستعمل، استعمال است که یک صفات اسمی

۴ است، اما فعل تستعمل بر صفات پس از استعمال دلالت می کند از این می توان لکن استعمال را به جای

۵ فعل تستعمل قرار داد (این زیارت حیثاً دلیل هیئت فعل می باشد که این هیئت هم نمی تواند

۶ صفات اسمی استعمالی داشته باشد وگرنه باید بتوان صفات اسمی ماده فعل و صفات اسمی هیئت فعل

۷ را به جای لکن تستعمل قرار داد، در حالیکه تعویض این فعل با دو اسم و جبرائلاً صحیح نیست، لذا باید

۸ می شود که هیئت فعل، صفات ربطی دارد که بر ربط ماده فعل (استعمال) به فاعل دلالت می کند.

۹ نتیجه: فعل ساطع ۱۰ ماده است که صفات مستقلی دارد (صفات اسمی)

۱۱ هیئت است که بر ربط پس ماده و فاعل دلالت می کند (صفات حرفی)

۱۲ بنابراین صفاتی لغوی یا اسم هستند و یا حرف و قسم دیگری ندارند فعل نیز چیزی جز اسم و حرف نمی باشد

۱۳ هیئت جمله

۱۴ جمله نیز مانند هیئت فعل، بر صفات حرفی و ربطی دلالت می کند مثلاً در جمله «علی احسان» لکن علی

۱۵ و اما هر یک بر صفات اسمی خاص دلالت می کنند و افتاده بر آن یک ارتباط خاصی بین این دو صفات اسمی

و وجود دارد که از ترکیب جمله فیه من سوره و نه از هر یک از لغات به تنهایی، و این یعنی هیئت جمله

بر صفای حرفی دلالت می کند

نتیجه: صفای نفوس به دو گروه کلی تقسیم می شوند: ① گروه صفای اسمی شامل اسمها و

حادثه افعال ② گروه صفای حرفی (از برای) شامل حروف، هیئت افعال و هیئت جملات.

جملات تامه و ناقصه

جملات به دو شکل می یابند:

① جمله تامه ← بر صفای دلالت می کند که سکوت بر آن صحیح است. مثل «الحمد للعالم»

② جمله ناقصه ← بر صفای دلالت می کند که سکوت بر آن صحیح نیست و به منزله یک کلمه می یابند. مثل: «الحمد للعالم» (صفرم واحد)

«مهم»

تفاوت این دو جمله ← به نوع نسبتی که بر آن دلالت می کنند بر می گردد، زیرا هیئت جمله ناقصه

بر نسبت اندامی دلالت می کند (یعنی در طرف به منزله صفرم واحد لحاظ می شوند)، اما هیئت جمله

تامه بر نسبت غیر اندامی دلالت می کند (یعنی در طرف نسبت به صورت مجزا و مرتبط با هم لحاظ

می شوند مثل مبتدا و خبر)

گاهی یک جمله واحد از جهت مستقل بر نسبت اندامی است و از جهت دیگر مستقل بر نسبت

غیر اندامی (تامه)

مثلاً «الحمد للعالم» صدقین

اندامی (ناقصه)



۱ نکته: حروف نیز مثل جلات ناقصه، بر نسبت ناقصه انداجی دلالت دارند مثلاً در جمله «السیر الی صیدا»

۳ الاصل الحسین علیه السلام صفت حب رو نسبت وجود دارنده ۱) نسبت خاصه بین صیدا و خیر

۵ نسبتی که در اول حرف است یعنی السیر الی الاصل الحسین علیه السلام که نسبت ناقصه انداجی است.

۷ خلاصه: بنابر این حرف و هیئت تمام جلات ناقصه بر نسبت انداجی دلالت می کنند برخلاف

۹ هیئت جلات خاصه که بر نسبت غیر انداجی دلالت دارند خواه فعلیه باشند یا اسمیه.

۱۱ صلاول و ضعی (لقوری) او صلاول تصدیق

۱۳ قبلاً بیان شد که دلالت به معنای بسبب تصور لفظ برای تصور معناست و اکنون اشاره می کنیم که

۱۵ هر جمله ای دارای سه دلالت می باشد

۱۷ دلالت اول: نفس بسبب معنای جمله در ذهن مخاطب به هنگام شنیدن لفظ و فرقی نمی کنند جمله

۱۹ از چه جهت صادر شده مثلاً اگر فرد خوابیده ای جمله «الحو حنفیه» را بگوید در ذهن مخاطب معنای کلمه

۲۱ حق و صفت و نسبت بین آن (و نفس می نبند) یعنی فرقی نمی کند صکلم دارای اراده باشد یا نه؟

۲۳ دلالت دوم: تصور معنا در ذهن به هنگام شنیدن لفظ و دلالت لایم بر آنکه صکلم اراده کرده که آن جمله را

۲۵ استعمال کند و معنای آن را در ذهن مخاطب ظهور دهد که همین دلالتی در جایی است که صکلم طاعت باشد  
(صفت دعا را از او)

اما فرقی نمی‌کند که به صورت حدی سخن بگوید یا از روی شوقی.

دالالت موقه: تصور صفا در ذهن هنگام شنیدن لفظ دالالت کلام بر اینکه صکلم به صورت حدی اراده

کرده صفا را در ذهن مخاطب ظهور دهد، یعنی به قصد خبر دادن از اینکه آن صفا در حال واقع محقق شده

کلام را بیان می‌کند و لازمه این دالالت آن است که صکلم هم حقیقت باشد و هم به صورت حدی

سخن بگوید و نه از روی شوقی.

سؤال: وضع یک از دالالت سه گانه را محقق می‌کند؟

جواب: وضع فقط دالالت اول (دالالت تقوری) را محقق می‌کند یعنی سبقت گرفتن صفا به ذهن

به دلیل وضع محقق می‌شود. احادی دالالت دیگر (در فرض صفت بودن صکلم) از ظهور حال صکلم نشأت

می‌گیرند به این اراده احتیاط صفا در ذهن را دارد و اینکه در این قصد حدی است. منشأ<sup>p</sup> دالالت تقدیری اولی و ثانوی<sup>p</sup> عظاهر حال صکلم

می‌توان دالالت اول را دالالت تقوری نامید زیرا فقط سبب تصور صفا در ذهن می‌شود و دالالت دیگر

را دالالت تقدیری نامید به این اعتبار که کاسف از اراده صکلم است و شنونده را دعوت به تقدیر می‌کند.

هم چنین می‌توانیم دالالت دوم را دالالت تقدیری ادلی نامید به اراده‌ای که با این دالالت کسف می‌شود

اراده استعمالیه گفت (یعنی صکلم اراده استعمال لفظ در صفا می‌کند و اگر ده است.)



و به دلالت سقم دلالت تقدیری ثانی و به اراده منکشف توسط آن اراده جدید می گوئیم از این اراده

صکلم در استحال فقط در صفات حس است.

جمله خبری و انشائی

جمله ناصبه به دو قسم تقسیم می شود: ۱) جمله خبری ۲) جمله انشائی

حالتفاوت بین این دو جمله باین صورت درجانی درک می کنیم مثلاً در عبارت «انشائی صفاوت

از رعب<sup>۲</sup> خبری است با وجود آنکه هر دو آنجا بر نسبت تامی بین بیع و بایع دلالت می کنند

سؤال: تفاوت بین دو جمله خبری و انشائی باین چه دلیل می باشد که اینها به لحاظ صلول تقویری

است و باینه لحاظ صلول تقدیری و قد صکلم با هم تفاوت دارند؟

جواب: مورد: تفاوت به دلیل صلول تقویری است، یعنی دو جمله برای دو نوع نسبت تامی

صفاوت وضع شده اند، باین صورت که جمله خبری برای نسبت تامی که واقع شده است وضع

شده اما جمله انشائی برای نسبت تامی که تحقق آن اراده شده است، وضع شده.

نظر مرحوم آخوند خراسانی: تفاوت دو جمله از جهت صلول تقدیری است یعنی هر دو جمله برای نسبت

واحدی وضع شده اند و تفاوت سلب فقط از جهت قد صکلم است باین صورت که در جمله انشائی

قد انشاء (ایجاد) بیع را در بیع احاطه جمله خبری قد خبری از بیع را در بیع





۱ در اینجا برخی از صفات و عناصر مشترک را ذکر می کنیم :

۳ ۱) صیغه امر

صورت پس اصولی این است که صیغه امر را ضل اذهب ، کُلْ ، فَمَنْ ... بر وجوب دلالت می کند

۵ و این امر به دلیل تبادر است که قبلاً بیان کردیم از نشانده حقیقت می باشند

۷ استئصال اگر صیغه امر بر وجوب دلالت می کرد پس لازم است این است که پس وجوب و صیغه امر را بطه

۹ تکرار (هم صفای) باشد در حالی که چنین چیزی و جذاً باطل است زیرا نمی توان این دو را به جای یکدیگر استفاده نمود

۱۱ یا یعنی با استئصال نه ضابطه می گویم اذهب بر وجوب دلالت می کند ، مقصود این است که کلمه اذهب

۱۳ به نحو نسبت (صفات عرض) بر وجوب دلالت دارد زیرا صیغه هر فعلی بر نسبت دلالت می کند که از جمله

۱۵ آنرا صیغه امر است که بر یک نسبت اریالی دلالت می کند ، ضل فعل اذهب و ضل که بر ارسال مخاطب

۱۷ به سویی رفتن و نماز دلالت دارند ، اریالی که ناشی از استیاق سکون و لزوم است در حالی که وجوب

۱۹ به نحو صفای اسمی بر وجوب دلالت دارد و آنکه طبعی است که کلمه وجوب و صیغه فعل امر بتوانند جای

۲۱ یکدیگر استفاده شوند

۲۳ نکته : اینکه حاکم گویم صیغه فعل امر برای وجوب وضع شده به صفای هم جواز استعمال آن در استخبار

۲۵ نیست ، بلکه استعمال فعل امر در استخبار نیز جایز است زیرا با اینچه جنس استعمالی به صورت مجازی خواهد بود

(۲) صیغه نزی

صورت بین اصولیون این است که صیغه نزی صلی لاذهب، بر حروف دالت می کند و صدق در این

نیست که صیغه نزی به صورت صفای اسمی بر حروف دالت دارد بلکه بر یک نسبت اصصاکی به

صفای باز را سخن مخاطب از رفتن دالت می کند، و همان طور که صیغه اصد برای نسبت افعالی به نحو

الزام وضع شده است، صیغه نزی نیز برای نسبت اصصاکی به صورت الزامی وضع شده و دلیل این مطلب

در هر دو صورت نیز تبار می باشد.

وضع فعل صیغه نزی برای نسبت اصصاکی الزامی تناقض ندارد که در گاه منیر استعجال شود البته

به صورت مجازی.

(۳) اطلاق

به عنوان مثال اگر شخصی اکرام همسایه اش را قید کرده باشد در این حالت ① گاهی اکرام حضور همسایه

مسلمانش را قید می کند و ② گاهی اکرام همسایه اش هر چند مسلمان نباشد را اراده می کند که در حالت اول

باید کلام خود را قید زده و بگوید: «اکرام الجار المسلم». اما در حالت دوم باید کلامش را خالی از قید بیاورد

اکرام الجار و به این ترتیب معمول اکرام برای غیر مسلمان هم فهمیده می شود که به آن اطلاق می گویند.

از جمله مثال های اطلاق متول خداوند متعال است که می فرماید: «أَحِلُّ لِلَّهِ الْبَيْعُ» که از خالی بودن لفظ بیع از قید

متوجه می شویم که حکم کلیت ساطع همه انواع بیع می شود.



۱. سؤال: چگونه عدم ذکر قید، دلیلی بر این شمولیت است؟

۳. پاسخ: ظاهر حال هر حکم ذاتی این است که با اطلاق تمام احوال و شئی خود را بیان می کند لذا اگر احوال

۵. کلام مقتضی باشد پس حتماً باید آن قید را ذکر کند، بنابراین عدم ذکر قید دلالت می کند بر آنکه این قید در

۷. مقدار وجود نداشته (احالاً بقوله الحكم لا يراد به) و بر این روشن ابیات اطلاق قرینه حکمت می گویند.

۹. (۴) ادوات عموم

از جمله ادوات عموم کلمه «کل» در این مثال است: «راحتتم کل عادل» از آنجا که این کلمه دلالت می کند

(صلی اعظم العادل)

۱۳. بر سؤال حکم برای تمام افراد عادل. گاهی برای ابیات شمولیت به اطلاق کلام و عدم ذکر قید اکتفا می کنند و (۲) گاهی

۱۵. به اطلاق اکتفا نکرده و برای آنکه شمولیت را با تأکید بیشتر بیان کنند، از ادوات عموم استفاده می کنند.

۱۷. لفظی که ادوات عموم بر خصوصیتش دلالت کند را عام یا صد قول ادوات می نامند.

① یا با کمک اطلاق می باشد که روشن سلبی است.

نکته مهم: ابیات شمولیت ② یا با کمک ادوات عموم می باشد که روشن ایجابی است.

۲۱. از جمله ادوات عموم که در آن اختلاف واقع شده، صیغه جمع صغرف به ال (صلی العلاء) است، که در

۲۳. مورد آن ① بر فرض می گویند خود این صیغه برای عموم وضع شده است. صل لفظ کل ② و برخی قائلند که این

۲۵. صیغه از ادوات عموم نیست، بلکه شمولیت در آن، به خاطر اطلاق است و طبق این قول دلالت بر عموم

در این نوع جمع، به روش سلبی است و نه به روش ایجابی و طبق این صفا فرقی بین «الکرم الفقهاء» با

«الکرم الفقهاء» نیست زیرا همان طور که معمول جمله دوم از اطلاق منضم، معمول جمله اول را نیز از اطلاق

می توان فهمید. ① جمع صرف به ال از ادوات عموم است ② معمولیت آن به روش ایجابی است، که

خلاصه تطات

③ معمولیت جمع صرف به ال به دلیل اطلاق است ④ معمولیت آن به روش سلبی است

⑤ ادوات شرط جزاء شرط

اصولون گفته اند که جمله شرط بر وضع دالالت می کند. مثلاً در جمله «اذا زالت الشمس فصل» ⑥ هم بر

صقید کردن وجوب نماز به زوال دالالت می کند که به آن صندوق می گویند و ⑦ هم بر انتفاء از این روش

وجوب به هنگام عدم تحقق زوال دالالت می کند که بر آن صغری می گویند یعنی ⑧ در صورت عارض زوال وجوب نماز می آید و صغری

و این صغری آن است که می گوئیم جمله مذکور دارای دو صدل است: ① صدل ایجابی ② صندوق

و ③ صدل سلبی ④ صغری و هر جمله ای که دارای صدل سلبی باشد در اصطلاح اصولی گفته می شود

که دارای صغری است. ⑤

بعضی از اصولون گفته اند که حلاک برای این جمله ای دارای صغری باشد این است که ادوات آن بر

تقید حکم و محذور کردن آن دالالت کند. اصل جمله بالا که حکم و وجوب صغریه زوال شده (زیرا در این حالت جمله

بر انتفاء حکم در خارج از آن محذوره دالالت می کند لذا به عنوان اصل زوال حدی برای وجوب نماز ظاهر است



۱. و لازمه آن انتقاس وجوب به حتم است (حد زوال) می باشد و ادوات شرط چون حکم وجوب

۳. را محدود می کند لذا صدقش برای ملامک صدور است.

۵. و از جمله مواردی که عائده است که دارای مفهوم است ادوات غایت می باشد. مثلاً جمله «عمم الی» (ادوات غایت)

۷. «ان تغیب الشمس» چون دلالت می کند که غروب حد و نهایت برای حکم وجوب روزه است بنابراین

۹. بر انتفاء وجوب روزه بعد از غروب نیز دلالت می کند. و این یعنی جمله می تواند مفهوم داشته باشد.

۱۱. اما گاهی سؤال می شود در مورد تغیب بواسطه وصف که آیا دارای مفهوم می باشد یا خیر؟ مثلاً در جمله

۱۳. «لا اکرم الفقیر العارل» آیا این جمله بر انتفاء وجوب اکرام از فقیر غیر عارل نیز دلالت می کند یا خیر؟  
حکم موضوع حکم وصف

۱۵. پاسخ صحیح: خیر زیرا وصف قيد و حتمش برای حکم نیست. بلکه صفت و قیدی برای فقیر (العارل)

۱۷. است و از آنجا که فقیر موضوع حکم می باشد، لذا حکم بدون حد و قید باقی می ماند در نتیجه مفهوم ندارد.

۱۹. و از آنجا که (اشکال) نه برای بابت سؤال مفهوم تغیب موضوع نیز کفایت می کند حتی اگر حکم مقید نباشد!

۲۱. پاسخ به اشکال: ابیات شئی برای چیز دیگر بر نفس آن شئی و از چیزهای دیگر دلالت نمی کند. یعنی

۲۳. ابیات شئی و لشی و لا یصل علی نفسه عما عداه) به عبارت دیگر ابیات حکمی برای یک موضوع بر نفس

۲۵. آن حکم از موضوعات دیگر دلالت نمی کنند. مثلاً ابیات اکرام برای فقیر عارل عدم اکرام برای سایر فقیرها را بابت نمی کند.

فقیر عالم

فقیر مسلمان

فقیر همسایه ...

## ب) حجبِ دلالت (حجبِ ظہور)

الفاظی کہ در نفوس سرخس وارد شدہ اند، همان گونه کہ باید مدلول تقویری اکثر اخصافین مورد مدلول تقدیمی

اکثر نیز باید مشخص شود، چرا کہ بعضی مدلول تقویری بدون ابیات انکہ آن معنا صادر متکلم بوده، موردی ندارد

کلام مدلول تقویری صغای است کہ بہ ذهن سبقت می گیرند (معنای حقیقی و لغوی)  
مدلول تقدیمی صدار متکلم

برای تشخیص صدار متکلم می توان از دو ظهور کمک گرفت: <sup>ظہور تقویری</sup> <sup>ظہور تقدیمی</sup>

اقرب المعانی

① ظهور طبق قاعده سبقت (ظہور تقویری)، زیرا صغای کہ بہ ذهن سبقت می گیرد از نظر لغت نزدیکترین

صغایہ لفظ می باشد و بین ترتیب مدلول تقویری مشخص می شود (صغای حقیقی)

② ظهور حال متکلم در اینکہ او همان صغای را کہ لفظ در صرح دلالت تقویری در آن ظهور کرده، قصد کرده (اقرب المعانی)

است. یعنی صدار متکلم مطابق با ظهور دلالت تقویری است. و بین ترتیب مدلول تقدیمی

مستحق می شود. (بہ عبارتی دیگر ظاهر حال متکلم این است کہ او همان اقرب المعانی را اراده کرده و این ظهور حجب است)

و در اصطلاح بہ این ظهور دوم أصلانہ التماثل بین عالم ابیات و عالم نبوت می گویند کہ صدار از (صدار تقویری) (صدار تقدیمی)

ابیات بہ صرح ظهور خود لفظ است و صدار از نبوت بہ صرح قصد دارا متکلم می باشد.

بنابر این هنگامی کہ اصولیون می گویند در ظهور حجب است. «منظور آنان همین معنای است یعنی انکہ



۱. «صَلِّعَلَيْهِم» معنای را اراده کرده که فقط به خوری خود در آن ظهور دارد. و گاهی به حسب ظهور

3 اعماله الظهور جسم می گویند به این صفات ظهور، اعلی و روسی برای تشخیص صراط مستقیم می باشند  
(ظهور فقط)

6. و با این مدعیات ستراهنگام باب تعین ظواهر الفاظ و دلاله های لغوی آنها روشن می شود و آن

سراسر است که با تفسیر صفایی که لفظ از نظر لغوی ظهور در آن دارد می توان به مراد صلوات رسید.

سوال: دلیل حبیب قادیانہ ظہور حبیب؟

11 جواب: دلیل برجیت ظہور از روئے تسکین<sup>۱۰</sup> میں سورۃ صدقہ اول<sup>۱۱</sup> سے سورۃ اعداب اللہ<sup>۱۲</sup> علیہم السلام

انرا آن جهت که از کمال امری باشند - بر این بود که به ظاهر کتاب و سنت عمل می کردند، یعنی ظهور را وسیله ای

15. بزرگ ابیات صراحتاً و قریباً دارند

مقدمه دوم - و این سیره از آن جهت که در محضر و منظر مخصوصین علیهم السلام بوده و از آن منع

نعم لکنند، بنابراین تأیید سیره نابینا می شود.

حجت‌الزین دلائل‌های سه‌گانه

دالالت لفظ برصفاً پس سے حالت دارد: حالت اول ← اسنیک لفظ صلاحیت دالالت بریک صفارا

دائستہ باشد و نہ بیدستہ کہ اگر آن به نفس یا صریح تعبیر من شود یعنی در لایات بر صفا صریح است علی حائطہ طاقہ

در بارین حال حکم می شود که مقام همان صفای ضابطه را اراده کرده و نیز با احوال مقام این **AFAGH**

است که او همان صفائی که برای لفظ صغیر شده را اراده کرده و لذا اگر آن صفائی باشد بنابراین

اراده همان صفائی واحد نیز صغیر می شود

حالت دوم ← اینکه لفظ ملاصحت دالالت بر صفائی متعددی را دارد بدون آنکه برخی از صفائی بهر

دیگر صفائی ترجیح داشته باشند یعنی نسبت همه صفائی به لفظ صغیر است و در اصطلاح به آن

مجمع گفته می شود. صل کلمه عین <sup>جمع</sup> جاسوس ... و صحیح سقوط مجمع از حقیقت است، زیرا

بنابر فرض، صفائی که به لفظ نزدیکتر باشد (اقرب العانی) وجود ندارد و قاعده حقیقت ظهور بر آن تطبیق داده شود

حالت سوم ← در این جا هم لفظ ملاصحت دالالت بر صفائی متعددی را دارد البته با این تفاوت

که یکی از صفائی به لفظ تردیکتر است و از آن به ظاهر تعبیر می شود که در این حالت لفظ در همان

صفائی اقرب حقیقت خواهد بود و دلیل آن حقیقت ظهور است که قبلاً بیان شد.

مثال: صل کلمه بحیر هم ملاصحت اراده دریای آب را دارد و هم ملاصحت اراده دریای علم که اولی

صفائی حقیقی بحر و دومی صفائی مجازی آن است و برای آنکه تعیین کنیم کلام را اراده کرده یا نیستی

ساق کلام و قرین لفظی و حالی صلاحه گردد، بنابراین اگر در کلام قرینه ای که ملاصحت روحگردانی از صفائی

حقیقی را داشته باشد، صورت بنور لفظ را بر همان صفائی حقیقی حل می کنیم و حکم می کنیم باینکه همین صفائی



۱. صدور متکلم است، اما اگر وجود قرینه ای در کلام فرض شود در این مورد لفظ را بر معنای مجاز آن محل

۳. خواهیم کرد زیرا نظام کلی لغت جنس اقتضای را دارد. صلی را اذهب إلى البحر و استمع إلى حديثه نوالقرینه قرینه

۵. نکته: قرینه هر آن چیزی است که معنای حقیقی و ظاهری آن صورت نظر را باطل می کند.

۷. قرینه متصله و منفصله

۱. گفتیم که کلام اگر در معنای ظاهر باشد، تا هنگامی که قرینه ای نباشد که صلاحیت صرف نظر کردن از معنای

ظاهر را داشته باشد، می توان به آن معنای ظاهر اخذ کرد و لفظ در آن صفا حجت می باشد.

۲. قرینه نا هم ۱) متصل به خود کلام است و ۲) نا هم منفصل از آن است و در هر دو حالت ظهور قرینه

بر ظهور ذوالقرینه مقدم می شود و به آنچه قرینه اقتضای آن را دارد حکم می شود به دلیل نظام کلی لغت.

۳. نکته: ظهور قرینه یعنی معنای که قرینه بر آن دلالت دارد و ظهور ذوالقرینه یعنی معنای که لفظ بر آن دلالت می کند.

ح) ابیات صدور

۱۹. دانستیم که یک دلیل شرعی برای ابیات وجوب عمل به آن، صرف ثبوت دلالت و حجت آن

۲۱. دلالت کفایت نمی کند بلکه باید صدور آن نیز ثابت شود و اما چگونه این ابیات صدور احکام را دارد؟

۲۳. پاسخ: ابیات صدور دلیل شرعی با یکی از ۴ روش زیر احکام پذیر است:

۱) تواتر: تواتر صدور دلیل شرعی را به شکل یقینی ثابت می کند، زیرا هر یک از اخبار صدور یک قرینه

احتمالی برای صدور را تشکیل می دهد و با تراکم قراین، یقین به صدور حاصل می گردد.

یقین به صدور حاصل شود ⇒

۳ خبر ۲ خبر ۱ خبر  
۳ در حد احتمال ۲ در حد احتمال ۱ در حد احتمال صدور

۵) اجماع و شهرت

تفاوتی که بین اجماع و شهرت می باشد این است که اجماع به معنای اتفاق جمعی فقها بر حکم شرعی

است در حالی که شهرت به معنای اتفاق اغلب فقهاست.

۶) اجماع گاهی یک وسیله قطعی است برای اثبات وجود دلیل شرعی معتبری که فقها به آن استناد کرده اند.

و برای اثبات حکم شرعی صجعه علیه صلاصاف دارد، با این توضیح که فتوای یک فقیه یک قرینه احتمالی بر

وجود آن دلیل است و با تراکم قراین، قطع به وجود آن دلیل حاصل می شود.

۳ فتوی ۲ فتوی ۱ فتوی  
۳ در حد احتمال ۲ در حد احتمال ۱ در حد احتمال صدور

و این چنین است کلام در مورد شهرت، یعنی اتفاق غالب فقهاء گاهی موجب حصول یقین می شود.

قاعده کلی: اجماع و شهرت اگر موجب حکم به نبوت دلیل معتبر شود، حجت می باشند، اما اگر صرفاً ظن

باشند، حجیتی ندارند، زیرا اصل حکم حجت ظن می باشد مگر ظنی که حجت آن با دلیل شرعی

تأیید شده باشد و از آن جهت ظن حاصل از اجماع و شهرت، دلیلی شرعی بر حجت آن نیست، لذا حجت نمی باشند.

۳) سیره مشرعی

دلیل اثبات صدور بوسیله سیره مشرعی این است که اگر سیره مشرعی غرضی که در زبان معصوم



۱. بوداوند به این صورت بود که صلاً در روز جمعه نماز ظهر را به جای نماز جمعه می خواندند، لذا این سیره سبب

۳. قطع به وجود دلیل معتبر بر عدم وجوب نماز جمعه می شود زیرا سیره در روئش هر شخص به تنهایی اهر ضد (قول یا نقل صحیح)

۵. احتمال خطا و غفلت و سهل انگاری در آن وجود دارد یک قرینه احتمالی است بر رسیدن آن از سوی

۷. مصمم علیه السلام و با اجتماع این قرائن، برای ما یقین حاصل می شود که این سیره از مصمم علیه السلام

۹. صادر شده است که در این صورت حجت خواهد بود اما اگر یقین به صدور سیره از امام مصمم علیه السلام

۱۱. حاصل شود، آن سیره حجت نمی باشد. یقین به صدور => ۱ سیره انفر ۲ سیره انفر ۳ سیره انفر  
۱ اردو احتمال صدور سیره از سوی مصمم

۱۳. نکته خطا که حجت سیره اگر یقین به صدور سیره از سوی مصمم داشتیم حجت است. اگر یقین به صدور سیره از سوی مصمم نداشتیم حجت نیست.

۱۵. خبر واحد

خبر واحد یک اصطلاح اصولی می باشد که مقصود از آن هر خبری است که متواتر نباشد یعنی صدق علم

نباشد، بنابراین مسائل مواردی هم می شود که خبرین صدق را ندانند سبب حصول علم نمی شوند

۱۹. حکم خبر واحد این است که اگر فرد خبری بگوید که این خبر از نظر شرع حجت است (و نه از نظر عقل

حول یقین به صدور آن نیست) به خاطر دلالت بر ازاره شرعی بر حجت خبری.

۲۱. ازاره حجت خبری  
الف) آیه نبارک یا ایها الذین آمنوا این جا ذکم فاسقین یا قتیبنوا  
شرط جزا

(یعنی آن کسانی که ایمان آورده اند اگر فاسق خبری بگویند یا قتیبن و تحقیق کنند) KAFAGH

صفتون آیه ہے اگر فرد فاسق برابر سما خبری آورد، تبین و تحقیق واجب است۔

صفتون آیه ہے اگر فرد غیر فاسق (مقتہ) برابر سما خبری آورد، تبین و تحقیق واجب نیست (یعنی حجت خبریہ مقتہ)

و از آنجا که از عدم وجوب تبیین، عرفاً حجت فرمیده می شود، بنابراین مطلوب حال (اثبات حجت خبریہ مقتہ) نیز ثابت می شود۔

ب) سیره ششمره  
سیره و روش ششمره یعنی که از اصحاب ائمه علیهم السلام بوره اند محلی به خبریہ بوره است و از آنجا که این

سیره آنها برگرفته از عصمت علیہ السلام می باشد، بنابراین وصول این سیره از جانب عصمت علیہ السلام  
... سیره انحر ... سیره انحر ... سیره انحر

بواسطه حساب احتمالات، به صورت یقینی ثابت می شود ... ۳ در حد احتمال ۲ در حد احتمال ۱ در حد احتمال محتمل

ج) سیره عقلاء

از جمله مواردی که بوجوب خبریہ دلالت می کند سیره عقلاء است که از اصحاب ائمه علیهم السلام بوره اند

یعنی سیره اصحاب از آن جهت که از عقلاء بوره اند و با قطع نظر از اینکه ششمره می باشند و اگر این سیره

و روش آنان چون در بعضی روایات صفتون علیه السلام بوره و اسان از آن منع نگرفته است، لذا این

حکم منع دلالت بر اقصاء و تأیید این سیره از سوی عصمت علیہ السلام می کند

دلیل شرعی غیر لفظی

صفتون از دلیل شرعی غیر لفظی فعل عصمت علیہ السلام و تقریر اسان می باشد «احلی ۴م»

(عدم دقت)

صفتون علیه السلام اگر فعلی را انجام دهند، بر جواز انجام آن فعل دلالت می کند و اگر

۱. فطری را ترک نمایند، بر عدم وجوب آن فعل دلالت می کند. و اگر فطری را با قصد اطاعت از خداوند سبحان

۳. انجام دهند یعنی به عنوان اینکه عبارت است از انجام (یعنی بر مطلوبیت آن) فعل را وجوب یا استحباب (دلالت می کند).

۵. اما سؤال این است که چگونه می توان صدق این تقریفات از سوی مصمم علیه السلام را ثابت نمود؟

۷. پاسخ این تقریفات را با همان روشی که برای اثبات صدور دلیل شرعی لفظی بیان کردیم، می توان ثابت نمود.

۹. تقریر ← صدق صدق از تقریر سکوت مصمم علیه السلام در مقابل تقریر است که با آن رو برو می شود که این

۱۱. سکوت برآید و شرعی بودن آن دلالت می کند چون در غیر این صورت بر مصمم واجب بود که از آن تقریر

۱۳. منع کند و این تقریر (سلوک و رفتار) به دو صورت است:

۱۵. ۱. گاهی یک تقریر شخفی (جزئی) در یک واقعۀ صغری است مثل زحمت کشیدن در مقابل امام

۱۷. علیه السلام و از طرف صبح می کشد و شبان سکوت می کنند.

۱۹. ۲. و گاهی یک تقریر کلی است مثل اینکه سیره عقلا بر عمل به ظاهر سخن یا عمل به خبر واحد مقلد شکل گرفته است.

۲۱. تفاوت سیره عقلا با سیره شرعی ← اگر سیره و روش عقلا بر فطری جابر باشد و این سیره از آن جهت

۲۳. باشد که آنان ملحق به فواید و قوانین شرعی هستند، چنین سیره ای سیره شرعی است و اگر سیره

۲۵. با قطع نظر از صحت بودن آنها به شرع باشد، آن سیره، سیره عقلا است.



سیره عقلا به تنهایی ارزشی ندارد و دلیل به حساب نمی آید صدر آنکه تأیید آن از سوی معصوم علیه السلام

مأیست شود، اگرچه این اصفاء تأیید با علم راجع (تقریر) باشد به خلاف سیره مشرعه زیرا صرف فرض

آنکه ما جان سیره عقید به ضوابط و احکام شرعی هستند، برای اثبات حقیقت این سیره کفایت می کند

بدون آنکه نیازی به اصفاء از خلال علم راجع باشند

### دلیل عقلی

بررسی روابط عقلی

در عالم خارج بین اسباب رابطه وجود دارد و عقل می تواند این روابط را درک کند.

① رابطه تضاد  $\leftarrow$  صل رابطه بین سیاهی و سفیدی که اجتماع آنها محال است.

② رابطه تلازم  $\leftarrow$  صل رابطه بین سبب و مسبب (علت و معلول) که اتفاق و جدایی آنها محال است.

③ رابطه تقدم و تاخر رتبی  $\leftarrow$  صل رابطه سبب و مسبب، زیرا در عالم خارج اگرچه تلازم و تبعیت

می باشند در یک لحظه وجود می آیند احاطه لحاظ رتبه وجود سبب تقدم بر وجود مسبب است (یعنی وجوداً

سبب تقدم بر مسبب است و نه زماناً) لذا هنگامی که کلید را بر زمین داریم و می گویم «استم را حرکت دادم»

بین کلید حرکت کرد و واقع فاعل بر تاخر رتبی دلالت می کند با اینکه در عالم وجود خارجی هر دو به صورت همافز

حرکت می کنند. «حرکت یکی گفت حرکت المفتاح»

تفاوت از حقیقت حقیقت

1. سؤال: ما از این سه نوع روابط عقلی چه استفاده‌ای می‌کنیم؟

3. پاسخ: ما از این روابط برای کشف وجود شی‌ای یا عدم وجود آن استفاده می‌کنیم به عنوان مثال اگر بدانیم که جسمی

5. صفت به سفید است، حکم می‌کنیم که آن جسم حتماً سیاه نیست و این به دلیل رابطه تضادی است که بین

7. این دو رنگ وجود دارد. هم چنین اگر بدانیم که سبب در عالم خارج موجود است، عقل وجود صعب را نیز

9. درک می‌کند و این امر به دلیل تلازمی است که بین این دو وجود دارد.

هم چنین اگر بدانیم که حرکت کلید صاف از حرکت دست است، عقل درک خواهد کرد که محال است

در عالم رتبه حرکت کلید بر حرکت دست مقدم نیز باشد زیرا در عالم رتبه محال است شی‌ای واحد هم مقدم

باشد و هم متأخر. (به عبارت دیگر تقدم صاف بر محال است.)

و این سه نوع رابطه‌ای که بین اشیاء در عالم خارج وجود دارد را می‌توانیم به عالم احکام نیز تعریف دهیم و از این

روابط برای اثبات وجود حکم و یا عدم وجود حکم استفاده می‌کنیم به عنوان مثال اگر چیزی صفت به حرم باشد

در نتیجه کشف می‌کنیم که صفت به وجود نیست و این به دلیل رابطه تضادی است که بین احکام وجود دارد.

نکته: به وجود اشیاء در خارج در اصطلاح عالم بلوین و به وجود احکام در عالم خاص خود عالم تسریع می‌گویند «مهم»

نتیجه: بنابراین صحیح است که بلوین عقل‌ها را گونه‌ای توسط روابط مذکور می‌توانند وجود یا عدم وجود

چیزی را در عالم بلوین درک کنند و در عالم تسریع نیز با کمک این روابط می‌توانند وجود یا عدم وجود حکمی را درک کنند

وظیفه اصلی بررسی روابط مذکور به لحاظ عالم بودن نیست بلکه وظیفه ادب بررسی این روابط به لحاظ عالم تسبیح می باشد زیرا روابط مذکور با ویژگی عقلی بودنشان صلاحیت این را دارند که از عناصر مشترک در عملیات استنباط باشند که مادر اینها منوچهایی از این روابط را بیان می کنیم. روابط عقلی در باب احکام به پنج شکل می باشد: ① رابطه بین حکمی با حکم دیگر ② رابطه بین حکم و موضوع آن ③ رابطه بین حکم و متعلق آن ④ رابطه حکم و مقتضاتش ⑤ رابطه موجود درون یک حکم.

رابطه بین احکام

رابطه تضاد بین وجوب و حرمت

⑤ افعال و اعمتوان ✓

⑦ افعال و اعمتوان X

③ افعال و اعمتوان ؟

① مکلف در زمان واحد و فعل انجام دهد که یکی واجب و دیگری حرام باشد (۲ فعل و ۲ عنوان) صل

نوسیدن آب نجس و پرداخت زکات به فقیر در یک زمان، که به لحاظ زکات مطیع است و به لحاظ فعل

حرام عاصی و گناهکار به چنین حالتی مطمئناً قابل تصور و تحقق است.

⑤ یک فعل در زمان واحد (۱ فعل و ۱ عنوان) هم واجب باشد و هم حرام صلاً نوسیدن آب نجس

نمی تواند همزمان هم واجب باشد و هم حرام به دلیل رابطه تضاد که دارند به چنین حالتی مطمئناً محال است.

③ فعل واحد در عالم خارج انجام بگیرد اما در این دو وصف و در عنوان باشد (۲ فعل و ۲ عنوان)



۱. صل آنکه فردی با آب عقیق و غنوبگیرد که از نظر وجود در عالم خارج واحد است اما همتان هم دارایی

۳. عنوان و ضوابط است که واجب است و هم دارایی عنوان عقیق است که حکم می باشد.

۵. در این حالت پس اصولی اختلاف است که آیا ممکن است بر این فعل واحد دو حکم مختلف

۷. بر اینست منظور یعنی برای هر عنوان آن یک حکم را ثابت کرد یا خیر؟! علمی اصول در این زمینه دو نظریه دارند:

۹. نظریه اول: تعدد عنوان برای نبوت دو حکم کفایت می کند و لذا عنوان از حدی عنوان و خصوصیت به

۱۱. وجوب می شود و از حدی عنوان عقیق به صورت می شود و با توجه به تعدد عنوان محذور و مانع

۱۳. در اجتماع دو حکم متضاد (وجوب و حرمت) بوجود نمی آید.

۱۵. نظریه دوم: تعدد عنوان برای نبوت دو حکم کفایت نمی کند زیرا وجود خارجی واحد است.

۱۷. و لذا علمی اصولی محب کرده اند در اینکه ملاک در «تعدد وجود» است یا «تعدد عنوان»؟

۱۹. قول اول: ملاک تعدد عناوین است و نه وجود خارجی، زیرا احکام به صورت ذهنی و عناوین تعلق می گیرند

۲۱. و نه به وجود خارجی، بنا بر این تعدد عنوان در نبوت دو حکم کفایت می کند حتی اگر در خارج تنها یک فعل راسته باشد

۲۳. در اصطلاح بیان قول جوان اجتماع اصولی گفته می شود.

۲۵. قول دوم: ملاک تعدد وجود خارجی است، زیرا هر چند احکام به صورت ذهنی تعلق می گیرند ولی این

تعلق فقط از آن جهت است که صورت ذهنی آئینه خارج است (یعنی مهم وجود خارجی است).

و چون طبق فرض وجود خارجی واحد است بنابراین ثبوت او حکم مقتضای ممکن نیست حتی با

وجود تعدد عناوین و صورت ذهنی، و بر این اساس صحیح است که بگوییم:

اگر کاشف از تعدد وجود خارجی باشد  $\Rightarrow$  اجتماع اصدونی جایز خواهد بود.

(واقعیت خارجی)

تعدد عنوان

و اگر صرفاً کاشف از تعدد عناوین در عالم ذهن باشد  $\Rightarrow$  اجتماع اصدونی جایز نیست.

آیا حرمت مستلزم بطلان است؟  
(مفهم تکلیفی) (حکم وضعی)

احمال  $\rightarrow$  معامله عبادات

واضح و روشن است که صحت عقد یعنی ترتیب اثری که در آن عقد (معامله) قصد شده است و

بطلان عقد به صفای عدم ترتیب اثری باشد. (مقدمه اول)

هم چنین روشن است که یک عقد واحد، در زمان واحد نمی تواند هم مقصود به صحت شود و هم

مقصود به بطلان. (مقدمه دوم)

سؤال: آیا امکان دارد یک عقد، در زمان واحد هم صحیح باشد و هم حرام؟

پاسخ: بله، زیرا بین صحت و حرمت تضاد نیست هم چنین بین حرمت و فساد نیز تضاد نیست

یعنی باشد چون حرمت عقد به صفای ممنوعیت و موقوفیت آن است و فساد است احاطه صحت عقد حرام به

این صفات است که اگر فرد با وجود ممنوعیت عقد آن را انجام داد، اگر آن عقد مستحب شود ممکن نقل و انتقال

در کتب جمع درج شده این بیع حرام باشد.

- ۱ پس معلوم است که بین ایجاد عقده مشکل صیغوفض (حرام) و ترتیب اکران (صحیح) در هنگام صدور
- ۳ ضافاتی نیست مگر در ظاهر، با آنکه عمل امر این است از نظر شارع اما اگر واقع شود اکران معتبر می شود
- ۵ نتیجه: بنابراین سخن صحیح - بخلاف (بنا بر این فرض) امری است - این است که بگوئیم نهی از صاعقه
- ۷ اقتضای بطلان را ندارد، بلکه با صحت آن سازگار است، بخلاف نهی در عبارت، زیرا این
- ۹ نهی اقتضای بطلان را دارد، چون کاسف از صیغوفض است که عمل امر است و با عملی که صیغوفض باشد
- ۱۱ امکان تقرب نیست، بنابراین باید بین نهی از صاعقه و نهی در عبارت تفصیل قائل شویم.
- ۱۳ نتیجه: نهی از صاعقه مستلزم بطلان نیست. اما نهی در عبارت مستلزم بطلان است.
- ۱۵ رابطه حکم با صیغوفض
- ۱۷ حکم شرعی دارای دو مرحله می باشد: ۱) مرحله جعل (انشاء) ۲) مرحله فعلیت (صیغوفض)
- ۱۹ «صَالِحٌ آتَىٰ رُؤسَهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْعَبْتِ صَنِيعٌ أَسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»  
(ابرار خدا بر سر مردم است که حج کنند خانه خدا را بابرار کسانی که از نظر راه استطاعت دارند)
- ۲۱ این آیه دلالت دارد بر اینکه در اسلام حج بر فرد مستطیع واجب است و این حکم و وجوب بابت است
- ۲۳ چه فرد مستطیع اللان وجود داشته باشد و چه وجود نداشته باشد که در اصطلاح به این شکل و بیوت حکم
- ۲۵ جعل و بیوت حکم در شریعت گفته می شود



حال اگر بیشتر وقت کنیم در حق این مکلف بگوئیم که این وجوب در حق این مکلف مخصوص با آن مکلف ثابت نیست

مگر زمانی که مکلفی بالفعل صفت به استطاعت شود که در این صورت صحیح است که بگوئیم:

این فرد حج بر او واجب شده یا آن فرد حج بر او واجب شده است و در اصطلاح باین شکل (م)، ثبوت حکم

«احلی ۴۲»

در جعل یا صرحه فلیت گفته می شود

جعل حکم یعنی تشریع حکم از سوی خداوند سبحان (یعنی ثبوت حکم در اصل شریعت)

بنابر این

فلیت حکم یعنی ثبوت فعلی حکم در حق این مکلف یا آن مکلف (یعنی ثبوت حکم در حق فردا مخصوصی)

موضوع حکم

مقصود از موضوع حکم در اصطلاح اصولی مجموع استیانی است که فلیت حکم متوقف بر آنها باشد.

مثلاً وجوب حج بر عنوان مکلف مستطیع بار شده است و لازمه آن این است که وجوب حج در صورت

هیچ فردی ثابت نشود مگر آنکه در مرحله سابقه عنوان استطاعت بالفعل محقق شده باشد.

مثال دیگر وجوب روزه بر عنوان مکلف حاضر و سالعی بار شده که حلال ماه رمضان را مشاهده کرده باشد \*

که این عنوان موضوع حکم وجوب روزه می باشد باین معنا که فلیت این حکم وجوب در حق این مکلف یا

آن مکلف متوقف بر ثبوت عنوان مذکور در مرحله سابقه می باشد. بنا بر این می توانیم بگوئیم که:

رابطه حکم و موضوعش سببه رابطه مسبب با مسببش می باشد چون همان طور که مسبب متوقف بر

۱. مسبب من باشد، حکم نیز متوقف بر موضوع من باشد و لذا از این جهت گفته می شود که فعلیت حکم

۳. متوقف بر فعلیت موضوع من باشد» (یعنی) <sup>حکم به مسبب (مفعول)</sup> <sup>(موضوع به سبب (علت))</sup>

۵. و لذا آنچه بر این رابطه مترتب می شود این است که حکم از نظر رتبه، متأخر از موضوع من باشد <sup>۶</sup>

۷. تاخر مسبب (مفعول) از مسبب من (یعنی رابطه حکم و موضوع من رابطه تقدم و تاخر برتب است.)

۹. سؤال: آیا در اصول از جنس رابطه ای استفاده هم می کند؟

۱۱. پاسخ: بله، در علم اصول قضا بر این وجود دارد که نتیجه این رابطه من باشد و صلاحیت دارند که منفرد <sup>۱۲</sup>

۱۳. در علمیات استنباط باشد. اصل: «عدم اطلاق اخذ علم به حکم در موضوع حکم» یعنی علم به حکم

۱۵. نمی تواند موضوع حکم باشد لذا شارع نمی تواند بگوید «قصر نماز در حق کسی واجب است که علم به وجوب

۱۷. قصر دارد» و علت این اصرار آن است که مستلزم دوری باشد زیرا علم به حکم متوقف بر ثبوت حکم

۱۹. است و اگر ثبوت حکم نیز متوقف بر علم به حکم باشد دور بیس می آید و دور محال است.

۲۱. علم به حکم متوقف بر ثبوت حکم <sup>۲۰</sup> (لازمه این این است که کسی هم متقن باشد و هم متاخر که این محال است.)

۲۳. رابطه حکم و متعلقش

۲۵. صادر از متعلق حکم، عملی است که حکم صادر به سبب ایجاد آن و یا عدم ایجا ر آن تحریک می کند مثلاً

وجود حج خارج به سبب ایجاد اعمال حج تحریک می کند احاطه به تحقق استطاعت تحریک <sup>۲۴</sup>

نمی‌کند، یعنی وجوب حج از اِجبار استطاعت را نمی‌خواهد بلکه در صورت تحقق استطاعت به صورت

اتفاق به رتبه آن وجوب حج نیز است می‌شود یعنی هر وقت استطاعت محقق شود وجوب حج

می‌آید و اگر محقق نشد مکلف ملزم به اِجبار استطاعت نیست. (اصول ۴۲)

بنابرین آنچه که به سبب حکم بوجود می‌آید متعلق حکم است و آنچه که حکم به سبب آن بوجود می‌آید

موضوع حکم می‌باشد. (به عبارتی دیگر حکم) سبب برای متعلق است. سبب برای موضوع می‌باشد. (۱) موضوع ← حکم ← متعلق (۳) سبب

و بر این اساس محال است که حکم حارابه سمت اِجبار موضوع رعوت کند، زیرا:

۱) تا قبل از وجود آمدن موضوع، حکمی وجود ندارد که حارابه اِجبار موضوع رعوت کند.

۲) و بعد از وجود آمدن موضوع هم امکان ندارد حکم حارابه اِجبار موضوع رعوت کند زیرا تحصیل حاصل

است و برین ترتیب صفای قاعده اصولی زیر را خواهیم ساخت:

در محال است که حکم حارابه سمت موضوع رعوت تحریک کند، بلکه تنها به سمت متعلق رعوت تحریک می‌کند.

رابطه حکم با صدقاتش

صدقاتی که وجود واجب (مانند حج، نماز، جمار، روزه...) متوقف بر آن است رو قسم اند:

۱) صدقاتی که وجود واجب متوقف بر آن است بدون آنکه شرط در موضوع باشند مانند طای صاف

که ادای حج متوقف بر آن است یا مانند وقت که انجام نماز متوقف بر آن است.



۲) صدقاتی که وجود واجب متوقف بر آن است و به عنوان شرط در موضوع نیز اخذ شده اند، مانند

۳) استطاعت که حج واجب بستگی به آن دارد زیرا بدون استطاعت نیز گاهی حج بوجود می آید مثل کسی

۵) که راه را گم کرده و سر از حج در می آورد اما چنین حجی، حج واجب نیست و باید بار دیگر واقع می شود نیست.

۷) طبق آنچه ذکر کردیم، تفاوت دو مقدمه نیز روشن می شود و آن اینست:

۹) در قسم اول وجوب قبل از تحقق مقدمه ثابت است (زیرا فرض این بود که آن مقدمه شرط در موضوع نیست)

۱۱) و خود این وجوب عاربهست تحقق مقدمه تحریک می کند و در اصطلاح به این قسم مقدمه واجب یا

۱۳) مقدمه وجود گفته می شود.

در حالیکه در قسم دوم وجوب قبل از تحقق مقدمه ثابت نیست (زیرا فرض این بود که مقدمه شرط در

۱۵) موضوع است و فعلیت حکم متوقف بر فعلیت موضوع می باشد) و لذا وجوب عاربه تحقق این مقدمه

۱۷) تحریک در دعوت نمی کند که در اصطلاح به این قسم مقدمه وجوب یا مقدمه وجود گفته می شود.

۱۹) نکته: در قسم دوم (صدقات وجوب) تحمیل مقدمه بر کلف واجب نیست زیرا ۱) قبل از تحقق مقدمه

۲۱) وجوب نیست تا تحقق مقدمه را از ما طلب کند و ۲) بعد از تحقق مقدمه نیز طلب کردن آن مقدمه توسط

۲۳) حکم، طلب کردن چیزی است که حاصل شده است (تحمیل حاصل).

۲۵) اما در قسم اول (صدقه واجب) اختلاف است و همه علما اتفاق ندارند بر اینکه تحمیل



- این مقدمه از نظر عقلی واجب و لازم است، زیرا فرض این بود که واجب بدون تحقق این مقدمه امکان
- تحقق نیست، لذا عقل حاربه سمت تحصیل این مقدمه تحریک می کند اما سؤال این است که آیا
- علاوه بر طلب عقلی وجوب شرعی نیز وجود دارد یا نه فقط طلب عقلی است؟
- تظریه اول ← علاوه بر طلب عقلی وجوب شرعی مقتضات نیز است که به آن وجوب غیری یا
- وجوب مقدم گفته می شود، در مقابل وجوب ذی المقصد که در اصطلاح وجوب نفسی نامیده می شود
- بنابراین طبق این نظریه حج واجب نفسی و طری صاف واجب غیری است و هر دو یکی آنها واجب
- شرعی می باشند. لذا بر این اساس رابطه تلازم بین وجوب ذی المقصد و وجوب مقدم ثابت می شود یعنی هر زمانی
- که چیزی شرعاً واجب شود، مقتضایش نیز شرعاً واجب می شود.
- ✓ تظریه دوم (نظر صحیح) ← فقط طلب عقلی وجود دارد که این نظریه صحیح می باشد، زیرا وجوب شرعی مقدمه
- دلیلی برای آن وجود ندارد، چون هدف از آن فقط تحصیل مقدمه است و فرض بر این است که عقل
- حاربه سمت تحصیل آن مقدمه تحریک می کند لذا بر این اساس حکم شارع به وجوب مقدمه لغو است
- و کار لغو از حلال حکم شرعی زایل می باشد بنابراین لبوت چنین وجوبی برای مقدمه محال است تا چه رسد به اینکه
- ضروری البوت باشد همان طور که قائلان به وجوب شرعی مقدمه، ارجاس ضرورت آن را کرده اند.



روابط داخل یک حکم واحد

و جوب گاهی به عمل واحدی که مرکب از اجزای می باشد متعلق می گیرد مثل نماز و این وجوب با وجود آنکه

از یک جهت واحد است اما از جهت دیگر به تعداد اجزای آن تحلیل پیدا می کند و هر چیزی متصف به وجوب

می شود یعنی تکبیر واجب است، قرائت واجب است و... و در اصطلاح به این وجوب واحدی که متعلق

به مرکب واحدی است، وجوب نفسی استقلاالی گفته می شود هم چنین به وجوبهایی که برای هر یک

از اجزای واجب است وجوب نفسی فمینی گفته می شود زیرا این وجوبها در ضمن آن واجب واحد

واجب می شوند و مستقل از وجوب سایر اجزای نمی باشند (یعنی وجوب فمینی یک حکم مستقل نیست)

وجوب استقلاالی ← وجوب نماز، وجوب روزه، وجوب خمس (خبر مرتبط می باشند)

وجوب فمینی ← وجوب رکوع، وجوب سجود، وجوب تشهد... (رابطه تلازم دارند و عنوان تفکیک بین آنها نیست)

لازمه فمینی بودن این است که هر وقت برخی از وجوبهای فمینی را به خاطر غرضی (ساقط شوند

سقوط واجب واحد استقلاالی نیز لازم می آید و به دنبال آن سقوط بقیه وجوبهایی فمینی هم لازم می آید

زیرا احکام تفکیک بین وجوبهای فمینی وجود ندارد. به عنوان مثال در باب وضو اگر از شستن صورت

صغیر شویم، سقوط وجوب بقیه اجزاء لازم می آید و در نتیجه وجوب استقلاالی وضو نیز ساقط می شود.

و لذا تفاوت بین زحائیکه از روزه یک روز حاکم رمضان صغیر شویم که در این صورت وجوب روزه بقیه

روزها باقی می ماند و زحائیکه از انجام بعضی از اجزای وضو صغیر شویم که در این حالت وجوب بقیه



- اجزاء ساقط می شود، روشن می شود در واقع تفاوت این دو در این است که در مورد وجوب روزه به
- تعداد روزها، حکم وجوب داریم و وجوب هر یک از روزها نیز استقلالی می باشد لذا از سقوط بعضی، سقوط
- بقیه وجوب ها لازم نمی آید برخلاف وجوب اجزاء وضو، زیرا وجوب یکی ضمنی هستند و در نتیجه از
- سقوط بعضی از آنها سقوط بقیه اجزاء لازم می آید چون این امر لازمه ضمنی بودن است.
- این حکم (اشکال): فرنگی از آن جهت که از قرائت در نماز مستعذر است لذا مطمئناً وجوب ضمنی
- آن ساقط می شود اما وجوب بقیه اجزاء ساقط نمی شود بلکه انجام نماز بدون قرائت بر فرنگی واجب و
- لازم است، آیا این امر تفکیک در وجوب ها ضمنی نیست؟!؟
- پاسخ: در باب نماز از همان ابتدا دو وجوب وجود دارد (۱) وجوب متعلق به نماز با قرائت برای فرسالم
- (و حکم مستقل)
- (۲) وجوب متعلق به نماز بدون قرائت برای فرنگی، بنابراین در مورد انسان گنگ تفکیک در
- سقوط وجوب های ضمنی لازم نمی آید بلکه از همان ابتدا وجوب دیگری در حق او ثابت می شود. (یعنی وجوب
- نماز کامل به دلیل حکم قدرت بر قرائت ساقط شده و وجوب نماز بدون قرائت با خطابی جدید جای نشین آن شده است
- (اعتراف جدید)
- « و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين »